



پاسخ علامه طباطبایی به اشکالاتی که در عصر حاضر به حکم قصاص مخصوصا به قصاص به اعدام می شود

علامه محمد حسین طباطبایی در ذیل تفسیر آیه شریفه 178 و 179 سوره مبارکه بقره با بحثی درباره قصاص به "اعتراضات و اشکالاتی که در عصر حاضر به حکم قصاص مخصوصا به قصاص به اعدام می شود" پاسخ داده اند. آنچه می خوانید گزارش شفقتا از بحث علامه طباطبایی در پاسخ به ابهامات است:

علامه محمد حسین طباطبایی در ذیل تفسیر آیه شریفه 178 و 179 سوره مبارکه بقره با بحثی درباره قصاص به "اعتراضات و اشکالاتی که در عصر حاضر به حکم قصاص مخصوصا به قصاص به اعدام می شود" پاسخ داده اند. آنچه می خوانید گزارش شفقتا از بحث علامه طباطبایی در پاسخ به ابهامات است:

بحث درباره قصاص

در عصر نزول آیه قصاص و قبل از آن نیز عرب به قصاص و حکم اعدام قاتل، معتقد بود، ولكن قصاص او حد و مرزی نداشت بلکه به نیرومندی قبائل و ضعف آنها بستگی داشت، چه بسا میشد يك مرد در مقابل يك مرد و يك زن در مقابل يك زن که کشته بود قصاص میشد و چه بسا میشد در برابر کشتن يك مرد، ده مرد کشته میشد، و در مقابل يك برده، آزادی بقتل می رسید، و در برابر مرئوس يك قبیله، رئیس قبیله قاتل قصاص میشد و چه بسا می شد که يك قبیله، قبیله ای دیگر را بخاطر يك قتل بکلی نابود میکرد.

و اما در ملت یهود؟ آنها نیز به قصاص معتقد بودند، همچنانکه در فصل بیست و یکم و بیست و دوم از سفر خروج و فصل سی و پنجم از سفر عدد از تورات آمده و قرآن کریم آنرا چنین حکایت کرده:

(و کتبنا علیهم فیها، ان النفس بالنفس، و العین بالعین، و الانف بالانف، و الاذن بالاذن، و السن بالسن، و الجروح قصاص)، (و در آن الواح برایشان نوشتیم: يك نفر بجای يك نفر و چشم بجای چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در مقابل دندان و زخم در برابر زخم قصاص باید کرد).

ولی ملت نصاری بطوریکه حکایت کرده اند در مورد قتل، به غیر از عفو و گرفتن خون بها حکمی نداشتند، سایر شعوب و امتهای هم با اختلاف طبقاتشان، فی الجمله حکمی برای قصاص در قتل داشتند هر چند که ضابطه درستی حتی در قرون اخیر برای حکم قصاص معلوم نکردند.

در این میان، اسلام عادلانه ترین راه را پیشنهاد کرد، نه آنرا بکلی لغو نمود و نه بدون حد و مرزی اثبات کرد، بلکه قصاص را اثبات کرد، ولی تعیین اعدام قاتل را لغو نمود و در عوض صاحب خون را مخیر کرد میان عفو و گرفتن دیه، آنگاه در قصاص رعایت معادله میان قاتل و مقتول را هم نمود...

اعتراضات و اشکالاتی که در عصر حاضر به حکم قصاص مخصوصا به قصاص به اعدام می شود:

لکن در عصر حاضر به حکم قصاص و مخصوصا قصاص به اعدام اعتراض شده، باینکه قوانین مدنی که ملل راقیه آنرا تدوین کرده اند، قصاص را جائز نمی داند و از اجراء آن در بین بشر جلوگیری میکند.

می گویند قصاص به کشتن در مقابل کشتن، امری است که طبع آدمی آن را نمی پسندد و از آن متنفر است، و چون آنرا به وجدانش عرضه میکند، می بیند که وجدانش از در رحمت و خدمت به انسانیت از آن منع میکند

و نیز می گویند: قتل اول يك فرد از جامعه کاست، قتل دوم بجای اینکه آن کمبود را جبران کند، يك فرد دیگر را از بین می برد و این خود کمبود روی کمبود می شود و نیز میگویند: قصاص کردن بقتل از قساوت قلب و حب انتقام است، که هم قساوت را باید وسیله تربیت در دلهای عامه برطرف کرد و هم حب انتقام را و بجای قصاص قاتل باید او را در تحت عقوبت تربیت قرار داد و عقوبت تربیت به کمتر از قتل از قبیل زندان و اعمال شاقه هم حاصل میشود.

و نیز میگویند: جنایتکاری که مرتکب قتل میشود تا به مرض روانی و کمبود عقل گرفتار نشود، هرگز دست به جنایت نمی زند، به همین جهت عقل آنهایکه عاقلند، حکم میکند که مجرم را در بیمارستانهای روانی تحت درمان قرار دهند.

و باز میگویند: قوانین مدنی باید خود را با سیر اجتماع وفق دهد، و چون اجتماع در يك حال ثابت نمی ماند و محکوم به تحول است، لاجرم حکم قصاص نیز محکوم به تحول است و معنا ندارد حکم قصاص برای ابد معتبر باشد و حتی اجتماعات راقیه امروز هم محکوم به آن باشند، چون اجتماعات امروز باید تا آنجا که می تواند از وجود افراد استفاده کند، او می تواند مجرم را هم عقاب بکند و هم از وجودش استفاده کند، عقوبتی کند که از نظر نتیجه با کشتن برابر است، مانند حبس ابد و حبس سالهائی چند که با آن هم حق اجتماع رعایت شده و هم حق صاحبان خون.

پاسخ به همه این اشکالات و بیان فلسفه تشریع در يك آیه قرآنی:

این بود عمده آن وجوهی که منکرین قصاص به اعدام برای نظریه خود آورده اند. و قرآن کریم با يك آیه به تمامی آنها جواب داده ، و آن آیه : (من قتل نفسا بغير نفس ، او فساد فی الارض ، فکانما قتل الناس جميعا، و من احياها فکانما اءحيا الناس جميعا). (هر کس انسانی را که نه مرتکب قتل شده و نه فساد در زمین کرده ، بقتل برساند، مثل این است که همه مردم را کشته ، و کسی که یکی را احیاء کند، مثل این است که همه را احیاء کرده باشد). بیان این پاسخ این است که قوانین جاریه میان افراد انسان ، هر چند اموری وصفی و اعتباری است که در آن مصالح اجتماع انسانی رعایت شده ، الا اینکه علتی که در اصل ، آن قوانین را ایجاد میکند، طبیعت خارجی انسان است که انسان را به تکمیل نقص و رفع حوائج تکوینیش دعوت می کند.

و این خارجیت که چنین دعوتی میکند، عدد انسان و کم و زیادی که بر انسان عارض می شود نیست ، هیئت وحدت اجتماعی هم نیست ، برای اینکه هیئت نامبرده خودش ساخته و پرداخته انسان و نحوه وجود اوست ، بلکه این خارجیت عبارتست از طبیعت آدمی که در آن طبیعت يك نفر و هزاران نفری که از يك يك انسانها ترکیب می شود فرقی ندارد، چون هزاران نفر هم هزاران انسان است و يك نفر هم انسان است و وزن یکی با هزاران از حیث وجود یکی است .

و این طبیعت وجودی بخودی خود مجهز به قوی و ادواتی شده که با آن از خود دفاع میکند، چون مفطور، به حب وجود است ، فطرتا وجود را دوست میدارد و هر چیزی را که حیات او را تهدید میکند به هر وسیله که شده و حتی با ارتکاب قتل و اعدام ، از خود دور میسازد و به همین جهت است که هیچ انسانی نخواهی یافت که در جواز کشتن کسیکه میخواهد او را بکشد و جز کشتنش چاره ای نیست شك داشته باشد و این عمل را جائز نداند.

و همین ملت های راقیه را که گفتید: قصاص را جائز نمیدانند، آنجا که دفاع از استقلال و حریت و حفظ قومیتشان جز با جنگ صورت نمی بندد، هیچ توقفی و شکی در جواز آن نمیکند، و بی درنگ آماده جنگ میشوند، تا چه رسد به آنجا که دشمن قصد کشتن همه آنان را داشته باشد.

و نیز می بینید که این ملل راقیه از بطلان قوانین خود دفاع میکنند، تا هر جا که بیانجامد، حتی بقتل ، و نیز می بینید که در حفظ منافع خود متوسل به جنگ میشوند البته در وقتی که جز با جنگ دردشان دوا نشود.

و بخاطر همین جنگهای خانمان برانداز و مایه فنای دنیا و هلاکت حرث و نسل است که می بینیم لایزال ملت هائی خود را با سلاح های خونینی مسلح میکنند و ملت هائی دیگر برای اینکه از آنها عقب نمانند و در روز مبادا بتوانند پاسخ آنان را بگویند، میکوشند خود را به همان سلاح ها مسلح سازند و موازنه تسلیحاتی را برقرار سازند.

و این ملت ها هیچ منطقی و بهانه ای در این کار ندارند، جز حفظ حیات اجتماع و رعایت حال آن ، و اجتماع هم جز پدیده ای از پدیده های طبیعت انسان نیست ، پس چه شد که طبیعت کشتارهای فجیع و وحشت آور را و ویرانگری شهرها و ساکنان آن را برای حفظ پدیده ای از پدیده های خود که اجتماع مدنی است جائز می داند ولی قتل يك نفر را برای حفظ حیات خود جائز نمی شمارد؟ با اینکه بر حسب فرض ، این اجتماعی که پدیده طبع آدمی است ، اجتماعی است مدنی .

و نیز چه شد که کشتن کسی را که تصمیم کشتن او را گرفته ، با اینکه هنوز نکشته ، جائز می داند ولی قصاص که کشتن او بعد از ارتکاب قتل است ، جائز نمیداند؟ و نیز چه شد که طبیعت انسانی حکم میکند به انعکاس وقایع تاریخی و میگوید (فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ، و من يعمل مثقال ذرة شرا يره)، (هر کس به سنگینی ذره ای عمل خیر کند آنرا می بیند و هر کس به سنگینی ذره ای شر مرتکب شود آنرا می بیند) که هر چند کلام قرآن است ولی زبان طبیعت آدمی است و خلاصه برای هر عملی عکس العمل قائل است ، و این عکس العمل را در قوانینی که جعل میکند، رعایت میکند ولکن کشتن قاتل را ظلم و نقض حکم خویش میداند؟.

علاوه بر آنچه گذشت قرآن کریم و قانون اسلام در تمامی دنیا چیزی که بهای انسان شود و میزانی که با آن میزان بتوان انسان را سنجید، سراغ نمیدهد مگر يك چیز، آنهم ایمان به خدا و دین توحید است ، و بر این حساب وزن اجتماع انسانی و وزن يك انسان موحد، نزد او برابر است و چون چنین است حکم اجتماع و فرد نزد او یکسان می باشد، پس اگر کسی مؤمن موحدی را بکشد،

در اسلام با کسیکه همه مردم را بکشد یکسان است ، بخاطر اینکه هر دو به حریم حقیقت تجاوز نموده ، هتك حرمت آن کرده اند. همچنانکه قاتل يك نفر با قاتل همه مردم از نظر طبیعت وجود یکسان است .

و اما ملل متمدن دنیا که به حکم قصاص اعتراض کرده اند، همانطور که در جوابهای ما متوجه شدید، نه برای این است که این حکم نقصی دارد، بلکه برای این است که آنها احترامی و شرافتی برای دین قائل نیستند، و اگر برای دین حد اقل شرافتی و یا وزنی معادل شرافت و وزن اجتماع مدنی قائل بودند تا چه رسد به بالاتر از آن هر آینه در مسئله قصاص همین حکم را میکردند. از این هم که بگذریم اسلام دینی است که برای دنیا و همیشه تشریع شده نه برای قومی خاص و امتی معین و ملل راقیه دنیا اعتراضی که به حکم قصاص اسلام کرده اند از این رو بوده که خیال کرده اند افرادش کاملا تربیت شده اند و حکومت هایشان بهترین حکومت است ، و استدلال کرده اند به آمارگیری هایشان که نشان داده در اثر تربیت موجود، ملت خود بخود از کشتار و فجایع متن فرند و هیچ قتلی و جنایتی در آنها اتفاق نمی افتد، مگر بندرت و برای آن قتل نادر و احيانی هم ، ملت به مجازات کمتر از قتل راضی است ، و در صورتی که این خیال ایشان درست باشد اسلام هم در قصاص کشتن را حتمی و متعین ندانسته ، بلکه يك طرف تخبیر شمرده و طرف دیگر تخبیر را عفو دانسته است .

بنابراین چه مانعی دارد حکم قصاص در جای خود و به قوت خود باقی بماند، ولی مردم متمدن ، طرف دیگر تخبیر را انتخاب کنند و از عقوبت جانی عفو نمایند ؟.

همچنانکه آیه قصاص هم خودش به این معنا اشاره دارد، می فرماید: هر جنایتکار قاتل که برادر صاحب خونس از او عفو کرد و به گرفتن خون بها رضایت داد، در دادن خون بها امروز و فردا نکند و احسان او را تلافی نماید، و این لسان، خود لسان تربیت است می خواهد به صاحب خون بفرماید: (در عفو لذتی است که در انتقام نیست) و اگر در اثر تربیت کار مردمی بدینجا بکشد، که افتخار عمومی در عفو باشد، هرگز عفو را رها نمی کنند و دست به انتقام نمی زنند.

(و لکن مگر دنیا همیشه و همه جایش را این گونه اجتماعات راقی متمدن تشکیل داده اند؟ نه بلکه برای همیشه در دنیا امت هائی دیگر هستند، که درک انسانی و اجتماعیشان به این حد نرسیده)، لاجرم در چنین اجتماعات مسئله صورت دیگری بخود می گیرد، در چنین جوامعی عفو به تنهائی و نبودن حکم قصاص، فجایع بار می آورد، به شهادت اینکه همین الان به چشم خود می بینیم، جنایتکاران کمترین ترسی از حبس و اعمال شاقه ندارند و هیچ اندرزگو و واعظی نمیتواند آنها را از جنایتکاری باز بدارد.

برای اینگونه مردم، زندان جای راحت تری است، حتی وجدانشان هم در زندان آسوده تر است و زندگی در زندان برایشان شرافتمندانه تر از زندگی بیرون از زندان است که یک زندگی پست و شقاوت باری است، و به همین جهت از زندان نه وحشتی دارند و نه ننگی و نه از اعمال شاقه اش می ترسند، و نه از چوب و فلک آن ترسی دارند.

و نیز به چشم خود می بینیم (در جوامعی که به آن پایه از ارتقاء نرسیده اند و حکم قصاص هم در بینشان اجراء نمی شود، روز بروز آمار فجایع بالاتر میرود، پس نتیجه می گیریم که حکم قصاص حکمی است عمومی، که هم شامل ملل راقیه میشود، و هم شامل غیر ایشان، که اکثریت هم با غیر ایشان است.

اگر ملتی به آن حد از ارتقاء رسید، و بنحوی تربیت شد که از عفو لذت ببرد، اسلام هرگز به او نمی گوید چرا از قاتل پدرت گذشتی؟ چون اسلام هم او را تشویق به عفو کرده و اگر ملتی همچنان راه انحطاط را پیش گرفت و خواست تا نعمت های خدا را با کفران جواب بگوید، قصاص برای او حکمی است حیاتی، در عین اینکه در آنجا نیز عفو به قوت خود باقی است.

و اما این که گفتند: راءفت و رحمت بر انسانیت اقتضاء می کند قاتل اعدام نشود، در پاسخ می گوئیم بله و لکن هر راءفت و رحمتی پسندیده و صلاح نیست و هر ترحمی ف ضیلت شمرده نمی شود، چون بکار بردن راءفت و رحمت، در مورد جانی قسی القلب، (که کشتن مردم برایش چون آب خوردن است)، و نیز ترحم بر نافرمانبر متخلف و قانون شکن که بر جان و مال و عرض مردم تجاوز میکند، ستمکاری بر افراد صالح است و اگر بخواهیم بطور مطلق و بدون هیچ ملاحظه و قید و شرطی، رحمت را بکار ببندیم، اختلال نظام لازم می آید و انسانیت در پرتگاه هلاکت قرار گرفته، فضائل انسانی تباه می شود، همچنان که آن شاعر فارسی زبان گفته:

(ترحم بر پلنگ تیز دندان - ستم کاری بود بر گوسفندان)

و اما اینکه داستان فضیلت رحمت و زشتی قساوت و حب انتقام را خاطرنشان کردند.

جوابش همان جواب سابق است، آری انتقام گرفتن برای مظلوم از ظالم، یاری کردن حق و عدالت است که نه مذموم است و نه زشت، چون منشا آن محبت عدالت است که از فضائل است، نه رذائل، علاوه بر اینکه گفتیم: تشریع قصاص به قتل تنها بخاطر انتقام نیست، بلکه ملاک در آن تربیت عمومی و سد باب فساد است.

و اما اینکه گفتند: جنایت قتل، خود از مرض های روانی است که باید مبتلای بدان را بستری کرد و تحت درمان قرار داد، و این خود برای جنایتکار عذری است موجه، در پاسخ می گوئیم همین حرف باعث میشود قتل و جنایت و فحشاء روز بروز بیشتر شود و جامعه انسانیت را تهدید کند، برای اینکه هر جنایتکاری که از قتل و فساد لذت می برد، وقتی فکر کند که این سادیسم جنایت، خود یک مرض عقلی و روحی است، و او در جنایتکاریش معذور است و این حکومتها هستند که باید اینگونه افراد را با یک دنیا راءفت و دلسوزی تحت درمان قرار دهند و از سوی دیگر حکومت ها هم به همین معنا معتقد باشند البته هر روز یکی را خواهد کشت و معلوم است که چه فاجعه ای رخ خواهد داد.

و اما این که گفتند: بشریت باید از وجود مجرمین استفاده کند و به اعمال شاقه و اجباری وادار سازد و برای اینکه وارد اجتماع نباشند و جنایات خود را تکرار نکنند، آنها را حبس کنند، در پاسخ می گوئیم: اگر راست میگویند، و در گفته خود متکی به حقیقت هستند، پس چرا در موارد اعدام قانونی که در تمامی قوانین رائج امروز هست، به آن حکم نمی کنند؟ پس معلوم می شود در موارد اعدام، حکم اعدام را مهم تر از زنده ماندن و کار کردن محکوم تشخیص میدهند در سابق هم گفتیم که فرد و جامعه از نظر طبیعت و از حیث اهمیت یکسانند.